



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۱۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا
الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ
إِنكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)﴾

حضور و سلام جبرئیل و عزرائیل و پیامبر خدمت فاطمه در لحظه احتضار

چون در آستانه شهادت صدیقه کبرا (سلام الله علیها) هستیم قبل از ورود بحث چند کلمه درباره مقام نورانی آن
ذات مقدس عرض کنیم. ارتباط انسان کامل ولو پیغمبر هم نباشد امام هم نباشد ولی دارای عصمت کلیه باشد با
فرشته‌ها ممکن است و خداوند وعده داده است. در صحیفه فاطمیه (سلام الله علیها) آمده است که از وجود مبارک
امیرمؤمنان (سلام الله علیه) رسید که «فلما كانت الليلة التي أراد الله أن يكرمها و يقبضها إليه» شبی که رحلت آن
حضرت فرا رسید «أَقْبَلْتُ تَقُولُ» یعنی وجود مبارک حضرت امیر می فرماید من دیدم صدیقه کبرا (سلام الله علیها) رو
کرد دارد سلام می دهد «أَقْبَلْتُ تَقُولُ» شنیدم این جمله‌ها را می گوید «و عليكم السلام و هي تقول لی یا ابن عمّ قد
أتانی جبرئیل مُسَلِّمًا» من دیدم صدیقه کبرا (سلام الله علیها) دارد جواب سلام می دهد نه سلام می کند فرمود:
«و عليكم السلام» بعد وجود مبارک امیرالمؤمنین می فرماید رو کرد به من فرمود پسر عم! جبرئیل آمد سلام کرد من

جواب سلام جبرئیل را دادم پس از چند جمله وجود مبارك حضرت امیر می‌فرماید: «فسمعناه تقول و عليك السلام يا قابض الأرواح» بعد معلوم شد عزرائیل (سلام الله علیه) آمد و سلام عرض کرد و فاطمه (سلام الله علیها) جواب داد فرمود: «وعليك السلام يا قابض الأرواح عجل لي» شتاب کن «و لا تُعذِّبني» دشوار نگیر بر من «ثمَّ سمعناها تقول» وجود مبارك حضرت امیر فرمود ما شنیدیم که او می‌گوید: «إليك ربِّي لا إلى التَّار» پروردگارا! به طرف تو می‌آیم به طرف نار نه، «ثمَّ غَمَضَتْ عَيْنِهَا وَ مَدَّتْ يَدِهَا وَ رَجَلِهَا كَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ حَيَّةً قَطُّ»^۱ بعد کم کم دست‌های مبارك را دراز کرد، پاهای مبارك را دراز کرد و گویا اصلاً زنده نبود روحش را تقدیم کرد.

باز نقل شده است «عن عبدالله بن الحسن عن أبيه عن جدّه (عليه السلام) أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) لَمَّا احْتَضَرَتْ نَظَرَتْ نَظْرًا حَادًّا ثُمَّ قَالَتْ السَّلَامُ عَلَى جَبْرَائِيلَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» معلوم می‌شود که گذشته از جبرئیل و عزرائیل (سلام الله علیهما) وجود مبارك پیامبر هم حضور پیدا کرد بعد حضرت صدیقه کبرا فرمود: «اللَّهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ اللَّهُمَّ فِي رِضْوَانِكَ وَ جَوَارِكَ وَ دَارِكَ دَارِ السَّلَامِ»^۲ این حرف‌ها را گفت حالا بعید است که اسماء بنت عُمیس یا اگر کسان دیگری در کنار بدن مطهر آن حضرت بودند این حرف‌ها را شنیده باشند خب وجود مبارك حضرت امیر بله، می‌تواند بشنود؛ از آنها نقل نشده است و اگر آنها می‌شنیدند آنها هم نقل می‌کردند چون این سخن و این مقام را هر کس نمی‌تواند درک کند.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰.

کیفیت حضور و تمنای حضرت فاطمه در بهشت

باز آمده است که وقتی وجود مبارک صدیقه کبرا وارد بهشت می شود «فإذا دخلت الجنة ونظرتُ إلى ما أعدَّ الله لها من الكرامة قرأت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾» بعد می فرماید: «فیوحی الله عز وجلَّ إليها» بعد از اینکه این آیات را قرائت کرد، ذات اقدس الهی به حضرت صدیقه کبرا (سلام الله علیها) وحی می فرستد «یا فاطمة سلینی أُعْطِکَ» هر چه خواستی سؤال کن تا عطا کنم «و تَمَتَّى عَلَى أَرْضِکَ» بخواه، خواسته هایت را مطرح کن تا من تو را به مقام رضا برسانم آن گاه «فتقول» صدیقه کبرا (سلام الله علیها) عرض می کند «إلهی! أنت المنی' و فوق المنی'» ما بهترین آرزویمان لقای شماست آن گاه «أَسْئَلُکَ أَنْ لَا تُعَذِّبَ حَبَّبِی و محبَّ عترتی بالنَّار»^۳ این آرزوی ماست که دوستان ما را به آتش، عذاب نکنی.

باز نقل شده است [که حضرت در قیامت به خدا عرض می کند:] «إلهی و سیّدی سَمِّتَنی فاطمة» خدایا! تو اسم را فاطمه گذاشتی من اگر به فاطمه مسمّایم به تسمیه تو مسمّایم «إلهی و سیّدی سَمِّتَنی فاطمة و فَطَمْتُ بِي مَنْ تَوَلَّانِي و تَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ و وعدك الحقّ و أنت لا تُخلف الميعاد»^۴ تو به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نخواهی کرد. امیدواریم دعای آن حضرت درباره همه مسلمانانها بالأخص شیعیان و به ویژه شیعه های بحرین و حجاز - ان شاء الله - مستجاب بشود.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹.

بیان مبدأ خلقت جهت دفع شبهه انکار معاد در قرآن

در سوره مبارکه «حج» آیه پنج فرمود اگر شما درباره معاد شك دارید درباره مبدأ که نمی توانید شك داشته باشید برای اینکه شما خدا را به عنوان خالق قبول دارید و برای شما روشن است که انسان را خدا از تراب، از نطفه، از علقه، از مضغه و مانند آن آفرید؛ آیه پنج سوره مبارکه «حج» این بود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ﴾ مضغه آنجا مشخص شد که گوشت جویده را می گویند مضغه، مَضَغ یعنی جویدن، گوشت يك وقت حالت صاف دارد يك وقت حالت شبیه جویده دارد ﴿ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَتُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً﴾ بعد فرمود: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ﴾ ما خاک مُرده را زنده می کنیم که در ذیل همان آیه پنج سوره مبارکه «حج» گذشت که خدای سبحان وقتی فروردين فرا می رسد مثلاً، هم خوابیده ها را بیدار می کند هم مُرده ها را زنده می کند این درخت ها زنده اند منتها خواب اند اینها را در بهار بیدار می کند وقتی بیدار شدند احتیاج به تغذیه دارند آب را جذب می کنند هوا را جذب می کنند خاک را جذب می کنند آن مواد دیگر را جذب می کنند کم کم این خاکی که کنار ریشه این درخت است و الآن مُرده است در اثر جذب ریشه درخت زنده می شود، می شود دارای حیات نباتی خوشه و شاخه و برگ و میوه خواهد شد. همین خاک است که مُرده است و به صورت خوشه و شاخه در می آید، پس خدای سبحان در فصل ربیع با نازل کردن باران چندین کار می کند که دو کارش این است یکی خوابیده را بیدار می کند یکی اینکه مُرده را زنده می کند که ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۵

اما آن لطایفی که در سوره مبارکه «مؤمنون» که محل بحث است وجود داد در آیه سوره مبارکه «حج» نیست در آن موقع هم اشاره شد که در آیه پنج سوره «حج» سخن از تبدیل نیست سخن از تصویر نیست و نمی شود از او جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن روح را استنباط کرد برای اینکه در آنجا دارد که ما شما را از خاک خلق کردیم بعد از نطفه بعد از علقه بعد از مضغه، نفرمود ما نطفه را علقه کردیم، علقه را مضغه کردیم اما در سوره مبارکه «مؤمنون» که محل بحث است این تبدیل و سیورورت و حرکت را هم تفهیم کرد فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ که انسان اوّلی است که در سوره مبارکه «سجده» آنجا گذشت که خدای سبحان انسان را از طین خلق کرد و نسلش را از آب، آیه هفت و هشت سوره مبارکه «سجده» این بود ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ که می شود حضرت آدم (سلام الله علیه) ﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ که می شود فرزندان آدم، اینجا هم که فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ این می تواند مطابق با آیه هفت و هشت سوره مبارکه «سجده» باشد که آن سلاله ای که از طین است آن برای حضرت آدم است و نسلش از نطفه است گرچه خود انسان عادی هم این طور است همه انسان ها که الآن هستند اینها اصلشان تراب و طین و امثال ذلك بودند بعد به صورت میوه و مواد غذایی در آمدند بعد نسل قبل از آنها استفاده کردند بعد شده نطفه دیگر.

انسان اوّلی که از خاک است که روشن است انسان های بعدی هم همین خاک ها بودند که در مزارع و مراتع و باغها جذب درخت ها و خوشه ها شدند، شدند برنج و جو و گندم و میوه بعد نسل قبل از آن استفاده کرد بعد شده نطفه بعد شده علقه و امثال ذلك هم درباره اصل صادق است هم درباره نسل.

بیان برخی لطایف ادبی تعبیرات قرآن در خلقت انسان

عمده آن است که در اینجا تعبیرات، گوناگون است گاهی به «ثُمَّ» عطف کرده، گاهی به «فَاء» عطف کرده گاهی عطف را تنها به «ثُمَّ» و «فَاء» تغییر نداده بلکه جمله را متحوّل کرده این تحولات چندگانه نکات فراوانی را به همراه دارد فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ یعنی انسان را که از طین خلق کردیم انسان یعنی همین که فعلاً از طین خلق شده و آینده به صورت انسان خواهد بود مثل اینکه ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۶ در بحث‌های قبل داشتیم که ما الآن سه مرحله را باید پشت سر بگذاریم مرحله اول و دوم خیلی مهم نیست مرحله سوم مهم است. مرحله اول همان «لیس» تامّه است که وقتی زکریا (سلام الله علیه) استفهام کرد که چگونه من در سنّ پیری، همسر من در سنّ پیری، آن وقتی هم که جوان بود عقیم و نازا بود الآن که پیر است چگونه پدر و مادر می‌شویم. خدای سبحان فرمود: ﴿وَقَدْ خَلَقْتَنِي مِن قَبْلُ وَلَمْ أَكُ شَيْئاً﴾^۷ این يك «لیس» تامّه است فرمود قدرت خدا بیکران است تو اصلاً چیزی نبودى لا شىء را ما شىء کردیم این «لیس» تامّه. در مرحله بعد مربوط به آیه دیگر است که فرمود: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾ انسان به صورت منیّ یعنی بود ولی چون قابل ذکر نبود تعبیر فرمود که ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾ این «کان» ناقصه است یعنی «کان شیئاً غیر قابلٍ للذكر» پس مرحله اول ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئاً﴾ است که «لیس» تامّه است مرحله دوم «لیس» ناقصه است که قابل ذکر نیست حالا انسانی که قابل ذکر نبود کم کم او را قابل ذکر می‌کند چگونه قابل ذکر می‌کند؟ فرمود اصلش از تراب یا طین بود بعد او را به صورت نطفه در آوردیم بعد نطفه را در رَحِم و زهدان مادر قرار دادیم اینجا تعبیر به «ثُمَّ» فرمود با «جَعَلَ» برای اینکه طین با نطفه از يك سنخ نیستند و اگر اوّلی مربوط به حضرت آدم باشد و دومى مربوط

۶. سوره انسان، آیه ۱.

۷. سوره مریم، آیه ۹.

به نسلش باشد هم تعبیر به «جَعَلَ» بجاست هم با «ثُمَّ» عطف کردن برای اینکه انسان اوّلی را از طین، نسل او را از نطفه لذا با «ثُمَّ» عطف کردن تناسب محفوظ است ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ به صورت يك تکه گوشت در آوردیم یا به صورت يك كرم. ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ خَلَقَ مستحضرید که يك مفعول می گیرد اما در اینجا به قرینه سیاق، «خَلَقَ» به معنای «صَيَّرَ»، «خَلَقَ» به معنای «بَدَّلَ» دو مفعولی شد که فرمود: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ ما نطفه را علقه کردیم خب «خَلَقَ» که جزء دو مفعولی نیست فعلِ يك مفعولی است اما اینجا به قرینه سیاق، «خَلَقَ» به معنای «صَيَّرَ»، «خَلَقَ» به معنای «بَدَّلَ» خواهد بود ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ یعنی «بَدَّلْنَاهُ وَ صَيَّرْنَاهُ وَ حَرَكْنَاهُ بِمَقَامِ عِلْقِهِ» ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ یعنی «صَيَّرْنَاهُ وَ بَدَّلْنَاهُ مُضْغَةً» که این «خَلَقَ» به معنای تبدیل و تصییر است. اگر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ را با تبدیل هماهنگ می کند^۸ به قرینه سیاق است

قرآن و روایات مرجع اصلی قوانین در ادبیات

در بحث روز قبل اشاره شد که اوّلین و محکم ترین و متقن ترین مرجع برای فهمیدن قرآن و کلمات اهل بیت (علیهم السلام) خود قرآن و روایات اند ما يك قوانین ادبی مدوّن از پیش تعیین شده عرب نداشتیم در جاهلیّت این چنین نبود که يك قوانین نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع حاکم باشد اینها بر اساس ذوق حرفه‌ای داشتند بعد اسلام آمد آنها را سامان بخشید نحو درست کرد، صرف درست کرد، معانی و بیان و بدیع درست کرد بسیاری از این لطایف ادبی را شما در معنی و امثال معنی می بینید شواهد آیه و قرآنی است، بنابراین ما اگر به کتاب لغت مراجعه کردیم و نیافتیم که «خَلَقَ» دو مفعول دارد نباید بگوییم الاّ و لابد آنکه دو مفعول دارد یکی «صَيَّرَ» است و یکی کذا

و کذا اینجا به قرینه مقام حالا یا تضمین شده است یا خودش گاهی به این معنا به کار می‌رود «خَلَقَ» یعنی «بدل»، «خَلَقَ» یعنی «صیر» نه «خلق» یعنی قبلی را اعدام کرد يك چیز جدیدی را به کار آورد بلکه همان قبلی را به این صورت بعدی در آورد، اگر قبلی را به صورت بعدی در آورد این صیروت است این تبدیل است به نحو تکامل نه تبدیل است به نحو تساوی یا به نحو تناقض. خب، ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا﴾ اینجا یا تضمین صیروت است یا تضمین تبدیل است به قرینه سیاق دو مفعولی شد.

تعبیرات کنایی قرآن در خلقت انسان برای تفهیم عرف

مطلب بعدی آن است که اینجا باز لحن آیه عوض شد فرمود ما این مضغه را که به منزله گوشتِ جَویده است این را به صورت استخوان در آوردیم. خب ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ فرمود «فَخَلَقْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» که ما استخوان را به گوشت تبدیل کردیم این را نفرمود، بلکه تعبیری که عرف بتواند بفهمد با کنایه آمیخته باشد ذکر کرد فرمود ما این استخوان را گوشت پوشاندیم يك جامه گوشتی در بر این استخوان کردیم اینها که می‌بینید مجسمه‌ای درست می‌کنند بعد لباسی به بدن او می‌پوشانند این يك چیز عاریه‌ای است. در اینجا گوشت را خدای سبحان به منزله جامه استخوان قرار داد و این يك تشبیه و يك تفهیم عرفی را به همراه دارد و گرنه از درون همین استخوان‌ها و از بیرون این استخوان‌ها گوشتی روئیده شد که با او منسجم و هماهنگ است لباس او نیست که خارج از ذات او باشد، درون و بیرون او را این گوشت با ریشه خود و با بدنه خود تأمین کرده است.

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ اینجا هم با «فاء» عطف شد.

وجه تمایز خلقت انسان با حیوان بر اساس آیه ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾

تا اینجا مرز مشترك انسان است و دام گاو و گوسفند و شتر و اینها همین طور می شود. از این به بعد مرز جدایی انسان که حیوان ناطق است از حیوانات دیگر شروع می شود و آن چون برای ماها روشن نیست از آن نام خاصی به میان نیامده فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ از اینجا معلوم می شود که يك کار جدیدی شد (يك) آن کار جدید در ردیف کارهای دیگر نیست (دو) و قابل فهم برای توده مردم نیست (سه) و با آن خلق جدید این موجود، شده «أحسن المخلوقين» (چهار) چون خدای سبحان «أحسن المخلوقين» به بار آورد می شود ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (پنج) این تعبیر را درباره شمس و قمر و امثال ذلك نگفت (شش) در جریان شمس و قمر فرمود اینها يك مُشت دود بودند من اینها را به این صورت در آوردم ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ اینکه شما می بینید راه شیری هست، شمس و قمر هست، ثابت و سیار هست، نورشان چند میلیون سال باید طول بکشد تا به شما برسد اصلش يك مُشت گاز بود ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ بعد ﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾^۹ مصابیح به آن دادیم بعد هم وقتی قیامت شود بساط همه اینها را جمع می کنیم. این «أحسن المخلوقين» نیست تا خدا بشود ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ فرمود شما اگر انسان هستید «أحسن المخلوقين» هستید ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ را درك می کنید و اگر آن ﴿خَلْقًا آخَرَ﴾ را رعایت نکردید در ردیف همین ها هستید اگر در ردیف همین ها هستید خب آسمان از شما بزرگ تر است زمین از شما بزرگ تر است ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بُنَاهَا﴾^{۱۰} شما اگر آن شرف انسانی را نداشتی باشید به چه چیزی می نازید لقمان حکیم در اثر داشتن حکمت آن وصیت را کرده ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ

۹. سورة فصلت، آیات ۱۱ و ۱۲.

۱۰. سورة نازعات، آیه ۲۷.

وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا^۱ زمین از تو مهم‌تر است کوه از تو مهم‌تر است این تپه‌ها از تو بزرگ‌ترند چه رسد به آسمان آسمان و زمین. تو اگر همین هستی که حیوان دارد خب همه از تو بزرگ‌ترند سنگین‌ترند، اگر ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ شد چیزی در تو هست، بار امانتی را می‌کشی که آسمان و زمین نمی‌کشند، بنابراین این ﴿خَلْقًا آخَرَ﴾ بار فراوانی دارد که اگر آن را کسی نداشت زمین از او سنگین‌تر، آسمان از او سنگین‌تر این تپه‌ها از او بزرگ‌تر ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ جزء نصایح حکیمانه لقمان است ﴿وَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ از بیانات قرآن کریم است ولی اگر ﴿خَلْقًا آخَرَ﴾ را داشتی، آن روح ملکوتی را داشتی، انسانیّت را داشتی از همه اینها بالاتری.

بیان مفاهیم و نکات ادبی «أنشأ» در آیه

خب، الآن چند نکته باید استخراج شود: يك اینکه این ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ یعنی چه؟ آیا «أنشأ» به معنای «أوجد» است که راعب و امثال راعب معنا کردند و شواهدی از آیات قرآن هم تأیید می‌کند یا «أنشأ» یعنی به شما نشئه دادیم «نشأ» یعنی «ارتفع»، «ناشیء» یعنی مرتفع. برخی «نشأ» را مهموزاللام می‌دانند بعضی ناقص یایی می‌دانند، اگر «نشأ» یعنی «ارتفع»، «أنشأ» یعنی «رَفَعَ» ﴿أَنْشَأْنَاهُ﴾ یعنی «رفعناه» او را بالا آوردیم. این معنا را ابن‌فارس در مقاییس نقل می‌کند که «نشأ» به معنای «ارتفع»، «أنشأ» هم به معنای «رَفَعَ»^۲ اما اگر «أنشأ» به معنای «أوجد» باشد که راعب ذکر می‌کند^۳ که دقیق نیست منتها او چون از شواهد قرآنی کمک گرفته شهرتی پیدا کرده خب، اگر

۱. سورة اسراء، آیه ۳۷.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۲۹.

۳. المفردات (راعب اصفهانی)، ص ۸۰۷.

«أَنْشَأَ» به معنای «أَوْجَدَ» باشد يك بحث خاص دارد، اگر «أَنْشَأَ» به معنای «أَوْجَدَ» باشد معنایش این است که ما همین انسان را وجودِ دیگر دادیم تاکنون هر چه بود خَلَقَ به معنای تَصْوِير یعنی صیوروت دادن دو مفعولی، خَلَقَ به معنای تبدیل یعنی دو مفعولی بود اینجا هم ﴿أَنْشَأْنَاهُ﴾ یعنی «أَوْجَدْنَاهُ» این «أَوْجَدْنَاهُ» نه معنایش این است که ما همان را ایجاد کردیم «إِيجَاداً آخِر» که بشود مفعول مطلق برای تأکید، چون اگر مفعول مطلق تأکیدی باشد هیچ اثری ندارد وجودش کالعدم است وقتی وجودش کالعدم شد مثل اینکه گفتیم «ضَرَبْتُ ضَرْباً» این مفعول مطلق تأکیدی پیام دیگری ندارد فقط تأکید همان مطلق است خب پس این مفعول را ما حذف می‌کنیم وقتی مفعول را حذف کردیم می‌شود ﴿أَنْشَأْنَاهُ﴾، ﴿أَنْشَأْنَاهُ﴾ یعنی این شیء موجود را شما ایجاد کردید؟ اینکه تحصیل حاصل است و محال است تحصیل حاصل چرا محال است؟ چون اجتماعِ مثَلین است، اجتماعِ مثَلین چرا محال است؟ چون برگشتش به اجتماعِ نَقِیضین است. يك مُحَقِّق تا این طَنَاب را نَكِشَد به اصل و مبدأ المَبَادِی بین راه نمی‌ایستد آن پژوهشگری که زود سَرَش را تکان می‌دهد او بالأخره عَالَمِ نَخَوَاهِد شد؛ تا به آن اصلِ مبدأ تناقض برنگردد آرام نمی‌شود. اجتماعِ مثَلین، تحصیل حاصل چرا محال است؟ برای اینکه «الف» که حاصل است اگر شما بخواهید دوباره این را حاصل کنید می‌شود يك الف، دو الف، دو الف است خب اجتماعِ مثَلین چرا محال است؟ برای اینکه برگشتش به اجتماعِ نَقِیضین است چرا؟ چون «الف» «الف»، وقتی دو تا شدند یقیناً باید مِیَز باشند چون یقیناً مِیَز نیست پس هم مِیَز هست و هم مِیَز نیست اجتماعِ مثَلین چون برگشتش به اجتماعِ نَقِیضین است محال است تحصیل حاصل چون برگشتش به اجتماعِ نَقِیضین است محال است.

کیفیت ظهور ﴿أَنْشَأَهُ﴾ در معنای دمیدن روح به انسان

خب این ﴿أَنْشَأَهُ﴾ ما او را ایجاد کردیم یعنی همان را ایجاد کردیم اینکه می شود تحصیل حاصل، چیز دیگری به او دادیم این «أَنْشَأَنَا» می شود «أَعْطَيْنَا» این دلیل می خواهد قرینه سیاق و سباق هر دو شاهدند که اینجا تبدیلی صورت گرفته است پس ﴿أَنْشَأَهُ﴾ آیا یعنی خود او را ایجاد کردیم که این ﴿خُلِقَ آخِرَ﴾ بشود مفعول مطلق برای تأکید؟ مفعول مطلق تأکیدی پیامی ندارد وجودش کالعدم است این هیچ، پس ﴿أَنْشَأَهُ﴾ یعنی «أوجدناه»، «أوجدناه» یعنی این شیء موجود را ایجاد کردیم؟ اینکه تحصیل حاصل است، یعنی چیزی به شیء موجود دادیم نظیر ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾؟^۱ این معنایش این است که یا «أَنْشَأَ» به معنای «نَفَخَ» است یا «أَنْشَأَ» به معنای «أَعْطَيْنَا» است که هر دوی اینها دلیل می خواهد اگر گفتیم ﴿أَنْشَأَهُ﴾ «نَشَأَ» یعنی «ارتفع»، «أَنْشَأَ» یعنی «رفع» یعنی همین را بالا آوردیم این خوابیده را نشانیدیم، این نشسته را قائم کردیم این شیء الآن بالا آمده بالایش به نام روح است پابینش به نام بدن است این مجموع می شود انسان. این با جسمانیة الحدوث بودن و روحانیة البقاء بودن روح سازگار است این روح خوابیده را بیدار کردیم این روح مضطجع و مُستلقى را نشانیدیم این روح نشسته را قائم کردیم ایستا کردیم و پویا کردیم، البته آن ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ با این آیه هماهنگ نیست باید درباره او جداگانه بحث کرد این با حرف کسانی که می گویند روح، قبل از بدن موجود بود نظیر آن روایات که «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ»^۲ با او هماهنگ تر است منتها این بزرگانی که می گویند روح، جسمانیة الحدوث است و روحانیة البقاء می گویند آن «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ» وجود عقلی دارد او پایین نیامده مرحله نازل او پایین آمده آن روایات را قبول دارند آن روایات هم معنا می کنند این آیه را هم معنا می کنند.

۱. سورة حجر، آیه ۲۹؛ سورة ص، آیه ۷۲.

۲. رجال (الکشی)، ص ۳۹۶.

«و الحمد لله ربّ العالمين»